

معجزه اخلاص

حاج قاسم رمز مرزهای امت اسلام بود

قهرمان ایرانی امت اسلامی

■ سرداری با اسلحه فرهنگ

■ شیر صحرای نبرد بود و بنده خدا!

هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود

■ گزارش تصویری از مردمی که با حاج قاسم زندگی می کنند



ابومهندس

سربازی بدون مرز

■ مغری خیل فرهنگ

جمال جعفر ابراهیم، ملقب به ابومهدی المهندس، نه عراقی و نه ایرانی، بلکه در معنای تام کلمه سرباز و سرداری «بدون مرز» بود. تولد او، زندگی اش، ازدواجش و جهادش در جبهه‌های مختلف و در نهایت مرگ او، همه بر محور «بی مرز بودن» و «سربازی برای امت اسلام بودن» استوار بود.

او سال ۱۹۵۴ در بصره عراق از پدری عراقی و مادری ایرانی متولد شد و همین آغاز بودنش، گویی حاصل پیوند دو کشور بود. شاید بتوان او را یک ایرانی - عراقی دانست، اما او فراتر از مرزهای جغرافیایی و رگه‌های ژنتیکی و تابعیت‌های قانونی، زیستن بر مدار جهاد برای ایدئولوژی و عقیده را انتخاب کرد.

او در مسیر همین جهاد ایدئولوژیک، به مخالفت با حزب بعث عراق پرداخت و برای آنکه این مبارزه، تشکیلاتی و رسمی و در نتیجه مؤثر شود، به عضویت حزب الدعوة عراق درآمد. حزب الدعوة یک حزب سیاسی شیعی و مخالف حزب بعث بود. در ادامه هم از آنجایی که جغرافیای عراق دیگر برای او امن نبود در ایران و کویت، ادامه راهش را پی گرفت. در کویت اما او و حزبی به برنامه‌ریزی برای بمب‌گذاری در سفارتخانه‌های آمریکا فرانسه متهم شدند و او که کویت را پس از این واقعه به مقصد سرزمین مادری اش، ایران ترک کرده بود، در دادگاهی غیابی در کویت به اعدام محکوم شد.

ابومهدی در ایران هم مسیر جهاد بدون مرز را ادامه داد و در جبهه دفاع مردم ایران علیه تجاوز یعنی‌های عراق همپای رزمندگان ایرانی و همراه با سایر اعضای سپاه بدر عراق که شهید اسماعیل ذاقیقی آن را پایه‌گذاری کرده بود، جنگید. شاید تصور شود او در نبرد میان سرزمین پدری و سرزمین مادری اش در کنار سرزمین مادری اش ایستاد، اما در واقع او در نبرد میان متجاوز و مدافع و میان باطل و حق، در طرف حق ایستاد، خیلی فراتر از مرزهای جغرافیایی.

ابومهدی و یارانش در عملیات مرصاد - حمله گروهبان منافقین به ایران - هم نقش پررنگی ایفا کردند. در دهه ۷۰ هم پس از ترور سید علی صیاد شیرازی، سپاه بدر نقش پررنگی در انتقام از منافقین ایفا کرد و حملات مرگباری را علیه آنها رقم زد. ابومهدی در سال‌های پس از سرنگونی صدام، حزب کتابت حزب‌الله را راه‌اندازی کرد. او همچنین با الگوگیری از بسیج مستضعفین، حشدالشعبی را در عراق راه‌اندازی کرد که با حمله تکفیری‌های داعش و راهاندازی دولت دروغین شام و عراق، جهاد را برای ابومهدی و نیروهایش وارد مرحله‌ای جدید کرد.

او در این سال‌ها همپای سردار قاسم سلیمانی، جبهه به جبهه در زمین حضور یافت و در نهایت هم در کنار او راه آسمان را پیمود.

شاید در آن شب ظلمانی ترور او هدف مستقیم نبود، اما سال‌ها بود که او نیز همچون پاسداران انقلاب اسلامی در فهرستی بود که دولت تروریستی آمریکا آن را تروریستی می‌داند. آنچنان که تولد او پیوند دو کشور بود، شهادتش هم نمادی از آمیختگی دولت‌شد و مهم‌تر از حیات و مماتش، تمام زندگی‌اش جهاد برای امت اسلام بود.

ز قآنی مجو آیین تقوارا!

■ علی علوی

اسماعیل قآنی پس از دریافت حکم فرماندهی سپاه قدس با یک چالش زودگذر در فضای گفتمانی دوستداران حاج قاسم و دوستداران انقلاب و سپاه قدس روبرو شد: آیا او می‌تواند حاج قاسم دیگری باشد؟ آیا این توفیق اوست که جای حاج قاسم می‌آید؟ یا چیز دیگر؟

اساس این چالش بر یک مدار غلط و مبنای نادرست بود. چه نیازی به مقایسه؟ چه نیازی به اینچنین اندازگیری‌ها و درگیری‌های ذهنی؟

اسماعیل را باید با کارش شناخت. ۴۰ سال دفاع از انقلاب در جبهه‌های نبرد، بی‌وقفه و بی‌حاشیه. آیا برای یک فرماندهی که ۱۲ سال جانشین حاج قاسم بود و بلافاصله پس از او اعتماد فرمانده کل فقوارا! برای به دست گرفتن فرمان حاج قاسم به دست آورد و در عین حال کمتر شناخته و دیده شده بود و در انتظار واذهان عمومی چرخ نمی‌زد و بر مدار وظیفه

الهی خوش می‌چرخید، کافی نیست که بدانیم کیست؟

قآنی را باید با مدیریت طولانی‌اش در سمت جانشینی حاج قاسم شناخت. با شناختش از

منطقه و از جنگ و از میدان. قآنی را باید با ایمان و توسلش شناخت. او همین حالا

بزرگ‌ترین دغدغه تروریست‌های منطقه شده است. همین کافی است تا بدانیم از

چه کسی سخن می‌گوییم.

قآنی را باید با شجاعتش شناخت.

به‌راستی بهترین میزان شناخت یک فرمانده میدان‌های نبرد، شجاعت

است. شجاعت که نباشد، تدبیر و عقل و درایت در چا می‌زنند.

بند می‌آید و فکر خشک می‌شود و مدیریت کم می‌آورد. قآنی اول از همه

نشان داده است که اهل ترس و تقوای از میدان و گلوله نیست. از آمریکایی

جماعت تقوا ندارد. از تروریست جماعت تقوا ندارد.

«ز قآنی مجو آیین تقوارا! ز اهل پارس ناید پارسایی!»

قآنی پیر میدان پارسایی و تقوای الهی است نه ترس و تقوا از دشمن

زیبون دنیایی. او را در آینده بهتر خواهیم شناخت.



حرف اول



■ غلامرضا صادقیان

سلیمانی بود نه فقط به اسم که به رسم!

یک سال پس از حاج قاسم، هنوز گاهی وقتی از کوچه‌ای یا خیابانی می‌گذرم که بر دری، دیواری نوشته‌اند «شهید سلیمانی»، بی‌درنگ می‌ایستم، در فکر می‌روم تا بدانم که خوابم یا بیدار!

می‌پرسم از خود آیا این قدر رفتن حاج قاسم سخت بود؟ سخت بود چون ما پشت میز بودیم و او در میدان! سخت بود چون ما نشسته بودیم و او ایستاده! چون ما رنگارنگیم و او یک رنگ بود. حاج قاسم را همه حس کردند و فهمیدند و باور کردند که خالص بود. خدایی بود. ایرانی بود، یک ایرانی واقعی.

چطور شد حاج قاسم در میان قلوب یک ملت متولد شد؟ راز حاج قاسم چه بود؟ معمای سختی نیست. حاج قاسم شجاع بود وقتی که دیگران می‌ترسیدند. حاج قاسم تدبیر داشت وقتی دیگران نافهم بودند. حاج قاسم سرنوشت‌گرا و عاقبت‌اندیش بود، وقتی دیگران لحظه‌خوار و دم‌غنیمت‌شمار بودند. حاج قاسم یک سو داشت و یک رنگ و یک خدا و یک پیامبر و یک امام و یک امید و یک هدف، وقتی که دیگران هزار خدا و هزار هدف و هزار جهت داشتند.

شجاع بود و در دل خطر، یک بار پای صحبت او بودم در شورای عالی امنیت ملی، وقتی که برای روزنامه‌نگاران حرف داشت. گفت با محاسبات معمول جنگی «کار اسد تمام است» اما یادآور شد که رهبری به او امید پیروزی داده است. چطور کسی که می‌داند و محاسبه کرده که کار اسد تمام است، به میدان شام می‌رود؟! به جایی که روزی صدها سر بریده می‌شود با قساوت تمام؟!

سیاستمدار بود اما عطشی برای مناصب سیاسی نداشت. سیاستش عین دیانتش بود، خالص برای خدا و برای اسلام بود. آخر مگر می‌توان سیاستمداری بی‌منصب بود؟ آری باید حاج قاسم بود تا در همه اتاق‌های فکر سیاسی جهان حرف تو باشد اما منصبی و مقامی در سیاست نداشته باشی.

دیپلمات بود. آن زمان که با دو سفر به روسیه، پوتین را برای پشتیبانی هوایی از مقاومت در سوریه متقاعد کرد. دیپلمات کاغذی و نویتری نبود. دیپلمات‌اش هم میدانی و عملیاتی بود.

محبوب بود اما دنبال محبوبیت نبود. هر روز سایت‌های نظرسنجی را نگاه نمی‌کرد تا ببیند محبوبیتش چقدر بالا و پایین رفته است!

سرباز بود اما به رسم نه به اسم. دیگران هم می‌گویند «ما سربازیم» اما حلقومشان از تکبر چنان باد دارد که گفتن همین دو کلمه می‌خواهد نفسشان را بگیرد. رزمشان سُروری و قآنی کردن است اما حاج قاسم رسمش و مراسم سربازی ملت بود.

سلیمانی بود اما نه فقط به اسم که هم خاتم داشت و هم بر فرش بود و هم بر وحوش تسلط داشت. مگر خاتمه دهنده نبود؟! مگر یک لحظه سکون داشت؟! اخبار از بی‌گیری جا و مکان او عقب می‌ماند. مگر وحوش اروپا و داعش و آمریکا از او امان داشتند؟!

شریف بود چون متواضع بود.

سلیم بود چون از دنیا گذشته بود.

و عاشق بود: «آه مرگ خونین من! عزیز من! زبانی من! کجایی؟ مشتاق دیدارت هستم. وقتی بوسه انفجار تو، تمام وجود مرا در خود محو می‌کند، دود می‌کند و می‌سوزاند. چقدر این لحظه را دوست دارم. آه چقدر این منظره زیباست! چقدر این لحظه را دوست دارم. در راه عشق جان دادن خیلی زیباست.

خدا یا! ۳۰ سال برای این لحظه تلاش کردم. برای این لحظه با تمام رقبای عشق در افتادم. زخم‌ها پر داشتم، واسطه‌ها فرستادم. چقدر این منظره زیباست! چقدر این لحظه را دوست دارم!»

سرداری با اسلحه فرهنگ

■ جواد محرمی

از یک شخصیت نظامی خیلی انتظار کار فرهنگی نمی‌رود، اما برای حاج‌قاسم سلیمانی پیروزی در میدان جنگ سخت یک نرم‌افزار نیز لازم داشت و برای همین سردار فقط یک نظامی خوب نبود. حاج‌قاسم با اختلاف بیش از هر نظامی دیگری در فرهنگ عمومی جامعه ایرانی تأثیر گذار بود و این تأثیر گذاری دامنه و طیفی وسیع را شامل می‌شد. تأثیر گذاری سردار سپاه قدس ایران در فرهنگ را باید از دو جنبه فرهنگ عمومی و فرهنگ تخصصی مورد بررسی قرار داد.

شاید گزاف نباشد بگویم حاج‌قاسم سلیمانی در دوره ۴۰ ساله انقلاب اسلامی تنها سردار نظامی ایران است که در دوره حیات در حد یک قهرمان به جامعه معرفی و تبدیل به چهره‌ای بسیار محبوب و نام آشنا شد. دوران جنگ و دفاع مقدس سرداران زیادی را به خود دیده است، اما ضعف رسانه و

■ مستندسازی در شام

سردار سپاه قدس ایران در جریان نبرد در آن سوی مرزهای ایران طیفی از مستندسازان انقلابی را با خود به داخل جغرافیای شام و عراق کشید. مستندسازی جنگ بیرون از مرزهای ایران اگر چه مانند دوران دفاع‌مقدس شاهد اتفاق درخشانی چون روایت فتح نبود و این عرصه از وجود نابغهای چون سیدمر ترضی آوینی بی‌بهره بود، اما زمینه‌ای فراهم شد تا بار دیگر و پس از دفاع‌مقدس طیفی از مستندسازان ایرانی در این عرصه استعدادهای خود را بروز دهند و از این طریق بخشی از جهاد مدافعان حرم بازتاب پیدا کند. در این عرصه آثار متعددی تولید و اکران شد. آثاری که برخی در جشنواره‌های مختلف ایرانی و خارجی درخشیدند و لزوم مبارزه با تکفیر در منطقه را گوشزد کردند و از وجود جوانانی خبر دادند که گمنام و در جامعه تأثیر گذارند.

■ انگشتی برای حاتمی کیا

فرمانده قفید سپاه قدس در زمان حیاتش روی یکی از بزرگ‌ترین و اثر گذار ترین فیلمسازان معاصر ایران تأثیری غیر قابل انکار گذاشت. ابراهیم حاتمی کیا از گرمور فیلم بادبگارد خواسته بود تا چهره‌آرایی پرویز پرستویی در نقش اصلی این فیلم را از روی چهره حاج‌قاسم سلیمانی الگوبرداری کند. شخصیتی که در این فیلم خود را در قامت محافظ نظام می‌دید نه صرفا محافظ یک سیاستدار. فیلم در جشنواره فجر به طرز عجیبی در هیچکدام از بخش‌های اصلی نامزد سیمرغ نشد، اما حاج‌قاسم همان روزها پس از تماشای فیلم انگشتش را به ابراهیم هدیه داد و حاتمی کیا جایزه‌اش را از دست کسی دریافت کرد که فیلم را با الهام از شخصیت او ساخته بود. دقیقاً معلوم نیست که دلدادگی فیلمساز دفاع‌مقدس و سردار قدس به چه زمانی بازمی‌گردد، اما همان سال‌ها بود که سردار سلیمانی از حاتمی کیا به عنوان سردار فرهنگی ایران یاد کرد. حاتمی کیا آنقدر دلداه سردار شد که درخواست ساخت فیلمی بر پایه شخصیت او را داد، ولی حاج‌قاسم همواره اکره داشت تا جایی که حاتمی کیا در یک جلسه با رهبر معظم انقلاب از ایشان درخواست می‌کند تا رضایت سردار برای ساخت این فیلم را بگیرند. «حضرت آقا گفتند ایشان خیلی مشغله دارند و شاید دلیشل همین است؛ شما قدری صبر کن!» حاتمی کیا پس از شهادت حاج‌قاسم هم وقت دارد تا فیلم او را بسازد. این همان حاتمی کیایی است که ۲۰ سال پیش از این در دیدار فیلمسازان با رهبر انقلاب در سخنانی از رهبری می‌خواهد تا او به فیلمسازان دفاع‌مقدس درجه بدهد. «بعدها خیلی‌ها به من گفتند تو درجه می‌خواهی چه کنی!» و روایت حاتمی کیانشان می‌داد او در آن سال‌ها در نبود دوستان شهیدی چون سیدمر ترضی آوینی احساس دل‌تنگی و غربت می‌کند. آن روزها هنوز حاج‌قاسم سرداری تقریبا گمنام بود و آوازه سال‌های پیش از شهادتش را نداشت. هم او بود که شوق فیلم ساختن درباره مقاومت و دیواره در جان کارگردان مهاجر و دیده‌بان شعله‌ور کرد. حاتمی کیا چندی بعد فیلم به وقت شام را ساخت که به نوعی می‌توان آن را نای دین به حاج‌قاسم و مدافعان حرم دانست، او در جریان اختتامیه جشنواره فیلم فجر پس از دریافت سیمرغ بهترین کارگردانی درحالی که از فضا سازی رسانه‌ای درباره فیلمش گلایه داشت از حاج‌قاسم یاد کرد و اینکه او فیلم را دیده و پسندیده است و لحن و طنین صدایش نشان می‌داد پسند حاج‌قاسم برای او افتخاری است که سیمرغ فجر در برابرش ناچیز است.

■ این ۲۳ نفر

دفاع‌مقدس عرصه خنده‌های حماسی زیادی بود و یکی از آنها حساسه اسارت نوجوانان ایرانی در عراق بود که حاج‌قاسم پیشنهاد ساخت فیلمی درباره آن را داد و در زمان ساخت برای دلگرمی گروه سازنده به پشت صحنه فیلمبرداری آن رفت. تصاویر صمیمانه‌ای که از این مراسم منتشر شد، گوشه‌ای از محبوبیت عجیب سردار را بازتاب می‌داد. نوجوانان بازیگر فیلم حاج‌قاسم را چون تگینی در برگرفته و با او گپ‌و گفت می‌کردند. ۲۳ نفر در نهایت فیلم خوبی شدو در جشنواره فجر در شش بخش نامزد سیمرغ شده و در نهایت سیمرغ بهترین فیلم از نگاه ملی را به خود اختصاص داد. حاج‌قاسم پیش از ساخت فیلم در نامه‌ای به احمد یوسفزاده، نویسنده کتابی به همین نام که فیلم از آن اقتباس شده می‌نویسد: «حمد عزیزم؛ ترقیظ و تحسین رهبر عزیزمان مرا تشویق به خواندن کتابت کرد و پس از قرائت آن به مقامت غیظه خوردم و افسوس که با کارنامه‌ام یک شب از آن شب‌ها یک روز از آن روزهای گرفتار در قفس را ندارم. شماها عارفان حقیقی و عابدان به عبودیت رسیدهای هستید که به عرش رسیدید، ای کاش در همان بالا بمانید، چه افتخار آیزم است ربانین بر منبر نشسته، تربیت یافتگان منابر خود را به تماشای بنشینند، چه زیباست جوانان جویای کمال. کود کان کمال یافته در قفس دشمن را ببینند».

■ تمجید از گروه سرودندای ثامن

آرامش پیش از طوفان عنوان سرسودی بود درباره شهید عماد منبیه که در مراسم بزرگداشت این شهید

معجزه اخلاص

ارتباطات و نیز شهادت زود هنگام همواره مانع معرفی سرداران رزمجو و نام‌آوری چون چمران، شوشتری، همت، خرازی، کاظمی، باکری و دیگران در زمان حیات پربرکت ایشان شد و همواره این شخصیت‌های بزرگ پس از شهادتشان شناخته شدند، اما جامعه ایران این فرصت را یافت تا از حضور سردار سلیمانی دست‌کم در سال‌های آخر زندگی پربرکت او بهره‌ببرد و حضور او را درک کند. درک این شخصیت در سال‌های پایانی حیات در جامعه ایران بیش از هر چیز جنبه‌ای فرهنگی دارد. فرهنگ که شهادت وی آن را تثبیت کرد تا جایی که مردم مقاومت، جهاد، مدمی بودن و اخلاق را در چهره او مجسم می‌کنند. این تأثیری است که حضور حاج‌قاسم در فرهنگ عمومی بر جای گذاشت. اما سردار سلیمانی در فرهنگ تخصصی هم دستی بر آتش داشت و همواره کوشید از نفوذ خود در این عرصه به سود فرهنگ هز پنه کند.



نوشته است.

سردار در نامه اول که آن را در بغداد نوشته است، حس خود را نسبت به این کتاب اینطور به روی کاغذ آورده است: «خواهرام! مثل همان برادرهای اسیرت همه جا با تعصب مراقبت می‌کردم کسی عکس روی جلد کتابت را نبینند و در تمام کتاب با ناراحتی و استرس به دنبال این بودم که آیا کسی به شما جسارت کرد؟ آخر مجبور شدم روی عکست را با کاغذ بچسبانم تا نامحرمی او را نبیند».

در دومین نامه حاج‌قاسم که در نینوا نوشته شده، اشاره به رشادت‌های معصومه آباد می‌نویسد: «خواهر خرم! با در آن اسارت، اسارت را به اسارت گرفتی، سعی کن در این آزادی اسیر نشوی!» ان‌شاءالله کتابت را به هم زبان‌ها ترجمه می‌کنم تا همه بداندن زینب بنت رسول‌الله چگونه بوده است، وقتی کنیز او معصومه اینگونه معصوم بوده است. به تو به‌عنوان خواهرم، به‌عنوان معرف دختر مسلمان ششیع، معرف ایران اسلامی، معرف تربیت خمینی افتخار می‌کنیم. حقیقتا شگفت‌زده شدم و هزاران بار به تو و دوستانات مرحا گفتم،

■ حاج‌قاسم و شعر مولانا

کمتر پیش آمده که یک نظامی ابیاتی از شاعران بزرگ ایران بخواند. قرائت شعر عرفانی مولوی از زبان سردار از انس او با شعر حکایت می‌کرد. «در سوره توفیق شد از نزدیک با سردار همدانی آشنا شوم. بعداً متوجه شدم ایشان از چند روز قبل از شهادتش مطمئن بود. در لحظه آخر خیلی پشاش بود و با خنده به من گفت بیا یک عکس بگیریم، شاید آخرین عکس من باشد. وقتی این حرف را زد یک شعر به ذهنم آمد، این بود «قص و جولان بر سر میدان کنند، رقص آید خون خود مردان کنند/ چون رهند از دست خود دستی زنند، چون چهند از نقص خود رقصی کنند»

دو یادداشت برای کتاب من زنده‌ام

حاج‌قاسم پس از خواندن کتاب «من زنده‌ام» نیز دو یادداشت برای معصومه آباد نویسنده این کتاب



حاج قاسم

رمز مرزهای امت اسلام بود

■ محمد صادق عبدالهی

در روزگاری که خیمه‌گاه دشمنان پر جوش بود و مرزهای میهن بی سامان، دشمن ملت ایران انجمن‌ها کرد و رازین‌ها گرد هم آورد و با گذاشتن شرط تعیین مرز با پرواز تیز، ظلم خود را به ملت ایران به نهایت رسانند و به این خیال بود که این شرط کار ایرانیان را یکسره خواهد کرد. این شرط دل‌های ملت ایران را نگران کرد که «تیر» اگر به نزدیکی فرود آید، خانه‌ها مان تنگ و آرزو مان «کور» می‌شود و مردمان پیچ‌پنچ کنان از یکدیگر می‌پر سبندند «کو بازوی پولادین و کو سر پنجه ایمان؟!! آن روز پهلوان آرش سر بر آورد و فریاد کرد: «هنم آرش... دلم را در میان دست می‌گیرم... در این پیکار، در این کار، دل خلقی است در مشتت، امید مردمی خاموش هم پشتم... کمانداری کمانگیرم، شهاب تیزرو تیرم، ستیغ سربلند گوهِ ماویام... مرا تیر است آتش پر مرا، باد است فرمان بر.» او از «شکاف دامن البرز» بالا رفت و «جان خود در تیر کرد» و «کار صدها صد هزاران تیغه شمشیر کرد».

آرش، جان خود را در تیر کرد تا مرز میان ایران و توران را در دورترین نقطه ممکن بنشانند. آرش در دل تاریخ اسطوره‌ای ما باقی ماند. او «می‌دهد امید، می‌نماید راه» اما آرش‌ها در تاریخ ایران یگانه و بی‌مانند نیستند. اگر او برای مرزهای جغرافیایی ایران جان در تیر کرد، در روزگار ما نیز امثال حاج قاسم‌های سلیمانی برآمدند که تا زنده‌اند، رشادت‌ها و پهلوانی‌هایشان نگاه‌دار و امنیت‌بخش ملت است و زمان شهادت نیز جانشان چون جانی که آرش در تیر کرد تا دور ترین دل‌های جهانیان را فتح و مرزهای معنوی ایران اسلامی را می‌گستراند.

بحق باید گفت رشادت‌های حاج قاسم نیز از جنس رشادت‌ها و پهلوانی‌های آرش گونه و رستم‌گونه است. این رشادت‌ها جای آن دارد که تبدیل به حماسه‌ای ماندگار

شود و ای کاش فردوسی‌ای پیدا می‌شد تا این تاریخ را با شعر حماسی به اسطوره بدل می‌ساخت، به خصوص آنکه شهادت حاج قاسم، تراژدی خاص خود را دارد و این تراژدی در اسطوره‌سازی به شدت ایجاد معنا و ماندگاری خواهد کرد، چرا که مردم‌شناسان معتقدند تنها فرهنگ‌هایی که تراژدی دارند، می‌مانند.

به جهت دریافت اهمیت روایت اسطوره‌ای و حماسی از حاج‌قاسم می‌توان به جملاتی از حضرت ایت‌الله جوادی آملی اشاره کرد. ایشان در ۲۹ آذر ۱۳۹۷ می‌فرمایند: «فردوسی با آن عظمت، ایران را با دست خالی رستم و اسفندیار حفظ کرد، ما صدها رستم تربیت کر دیم. رستم کجا و این عزیزان ما کجا؟ اما امروز ما فردوسی‌ای می‌خواهیم که عظمت انقلاب را تبیین کند. ما با شعرای آیینی نمی‌توانیم شرف ایران را حفظ کنیم.»

تاکید ایت‌الله جوادی‌آملی، به شعر حماسی و کار فردوسی از آن جهت است که اسطوره‌ای و حماسی روایت کردن تاریخ، ایجاد معنا، جهت و تحرک اجتماعی خواهد کرد. برخی از اساتید اسطوره و شاهنامه‌پژوه نیز معتقدند حکیم ابوالقاسم فردوسی نیز از سر همین ساختار کمر بر آن بست تا با اسطوره‌ای کردن تاریخ، تحرک اجتماعی ایجاد کند و عامدانه به دوره هخامنشیان نیرداخت، چون این دوران، دوران قدرت ایران بود، او در تاریخ اشغال ایران و تراژدی‌هایش گفت تا هم بتواند فرهنگ را بسا آن تراژدی‌ها ماندگار سازد و هم ایجاد تحریک اجتماعی نماید و این راز حکیم نامیدن «فردوسی» است؛ لقبی که کمتر شاعران تاریخ فرهنگی ایران دارند، لذا بر اساس آن چیزی که به شکلی ناقص گذشت و امید است با نقد آن بحث بر سر اسطوره حاج قاسم شکل گیرد، اگر بنا بر آن داریم تا حاج قاسم و مکتب حاج قاسم را در جامعه و جهان بسط دهیم و آن را برای آیندگان ماندگار سازیم و از آن محرکی اجتماعی سازیم، قرائت اسطوره‌ای از آن کارساز است، نه صرف قرائت عرفانی. بیان و جوهات عارفانه رفتار و سبک حاج قاسم هر چند متأثرکننده است اما آنچه اهمیت دارد و بر بستر قرائت‌های عارفانه باید دنبال شود تا مکتب حاج قاسم به مکتبی بویا، محرک اجتماعی و ماندگار در تاریخ بدل شود، بسط و ساخت اسطوره حاج قاسم و استفاده از تمامی قالب‌های هنری، به خصوص سینما، رمان و شعر در این راه است.

اکنون تصویر اولیه اسطوره حاج قاسم در آذهان شکل گرفته است، به عنوان مثال غلامرضا صنعتگر در بخشی از آهنگی که با اشعار میلاد عرفان‌پور برای حاج قاسم خوانده است، می‌گوید: «رستم دیگری به میدان زد، از دل شاهنامه‌خوانی

ما» اما از سوی دیگر روایت‌های صرف عارفانه از حاج قاسم نیز شت دارد، لذا دستی باید این تصویرهای عارفانه را به اسطوره حاج قاسم برساند تا همچون اسطوره آرش کمانگیر وقتی که سال‌ها گذشت «در تمام پهنه البرز، وین سراسر قله معموم و خاموشی که می‌بینید، وندرون دره‌های برق آلودی که می‌دانید، هرگذرهایی که شب در راه می‌مانند، نام آرش را پیایی در دل کپسار می‌خوانند و می‌خواهند، با دهن سنگ‌های کوه آرش می‌دهد پاسخ، می‌کندشان از فراز و از نشیب جاده‌ها گاه، می‌دهد امید، می‌نماید راه.»

پی‌نوشت: جملات شعری آمده در متن از سروده «آرش کمانگیر» اثر سیاوش کسرایي در سال ۱۳۳۷ است.



شیر صحرای نبرد بود و بنده خدا!

بود که وقتی از ایشان خواستند در سال ۱۳۹۶ کاندیدای ریاست جمهوری شود با آنکه می‌دانست محبوبیتش آنقدر هاست که صندوق‌های رأی را پر از نامش و دو دستی صندلی پاستور را تقدیمش کند، خطاب به شخص در خواست دهنده نوشت: «برادر بزرگوار ما محبت شما عزیز گرفتدر سپاسگزارم الحمدلله در کشور ما آنقدر شخصیت‌های مهم و رازشند گمنام و باامی وجود دارد که نیازی نیست سربازی، بُست سربازی خود را رها کند. افتخارم این است که سرباز صفر بر سر پشت دفاع از ملتی باشم که امام فرمود: «جانم فدای آنها باد.» رها کردن این پشت را در شرایطی که گرگانی در کمین هستند خیانت می‌نام.» بحتمل همین است راز حاج قاسم! حاج قاسم دیده شد چون تمام تلاشش این بود که دیده نشود. او سردار دل‌ها شد چون تمام سردار ی‌اش خودش را سرباز صفر ملت می‌دانست. او دیده شد، چون آمدنی نداشت تا برای کال‌هال‌ها و صفحات مجازی‌اش متن سرر هم کند یا عکاسی اختصاصی نگرفته بود تا برایش گزارش عملکرد جور کند یا فتوشاپ‌بستی! انشالله بود تا برایش عکس‌نوش‌ها و کلیپ‌های پر زرق و برق بسازد و در کال‌هال‌های فیک بچرخد!

راز دیده شدن او، همین تلاشش برای دیده نشدن بود. کسی که در حلمات «به‌گونه‌ای در حاشیه و دور از چشم می‌نشت» که مردم‌های چشم را مجبور می‌کرد برای روشن شدن به نور جالش، گرد تا گرد اتاق را وجب کند، باید هم وقت رفتن، بر صدر جلسه بنشیندش. از قول ایت‌الله بهجت به گوش‌مان رسیده که اگر آرزوی پهبود رابطه با خلق را داریم، کلیدش در اصلاح رابطه با خالق است و انگار حاجی درس عملی این جمله بود. او حبیب خدای عالمیان و حبیب عالمیان شد

سعدی علیه‌الرحمه گفت: «دو چیز حاصل مرست نام نیک و ثواب؛ وزین دو در گذری کل من علیها فان» خوش به حال حاج قاسم که به حاصل اعلای عمر رسید. ای کاش کمی حاج قاسم بشیم.



معجزه اخلاص

کبری آسویار

۱۰ سال پس از روزهایی که خیابان‌هایی در تهران شعار حادقلی «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» را تخریه کرد، در همین شهر حداکثری برای بدرقه مردی جمع شدند که مجری سیاست‌های منطقه‌ای و برون مرزی ایران بود و عملکردش روشن ترین مصداق مقابل آن شعار؛ هم دلش برای غزه می‌تپید، هم لبنان، هم عراق، هم یمن، هم سوریه، هم افغانستان و هم البته و صد البته که برای ایران. روزی که مردم ایران برای وداع سردار قاسم سلیمانی اجتماعات عظیم و کم نظیر خلق کردند، آن شعار کذابیی ۸۸ عملا زیر پاهایشان بود. اما در این ۱۰ سال، از تولد فریاد «نه غزه، نه لبنان» تا قدردانی مردم از کسی که مجری اول سیاست «هم غزه، هم لبنان، جانم فدای ایران» بود، چه گذشته بود؟ ۱۰ سال پس از خلق «نه غزه، نه لبنان...» را جمهوری اسلامی و مخالفانش که با چنین شعاری به سیاست‌های منطقه‌ای و داخلی آن هم‌زمان اعتراض می کردند، چگونه گذرانندند که در نهایت، مردم در کنار کسی ایستادند که نماینده تام و تمامی برای این سیاست بود؟

«نه غزه، نه لبنان...» فقط یک شعار نبود، یک مانیفست بود؛ یک محور رسانه‌ای و سیاسی با پشتوانه‌ای از دلارهایی اختصاص یافته به شکست دادن امتداد یک انقلاب. در واقع آن شعار فقط در‌ای از بروز خارجی یکی از محورهای اختصاص یافته به تخریب انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن بود. بر مبنای این محور، به مردم ایران القا می‌شد که حاکمیت به جای حل مشکلات داخلی و داشتن دغدغه رفاه مردمش، بی‌مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر است. در این ۱۰ سال گذشته

از خلق این شعار برای آنکه نماد اعتراض به سیاست‌های ایران در محور مقاومت باشد، برنامه ریزان آن نه تنها در‌ای عقب ننشستند، بلکه بر آن هم افزودند و به این رویدادی که «مداخله» می‌نامیدند، جنایت‌های جنگی علیه مردم منطقه را هم اضافه کردند. زمانی که این شعار در جمععات ۸۸ سر داده شد، هنوز جنگ سوریه حتی جرقه‌اش هم زده نشده بود، در فاصله خلق این شعار تا بدرقه مردمی فرمانده نیروی قدس سپاه، نبرد سوریه با همه پیچیدگی‌های ایدئولوژیک و سیاسی و نظامی‌اش آغاز شده و پایان یافته بود و طی هفت سال فرصت مناسبی را در اختیار خالقان این شعار قرار داده بود تا در ادامه القائات خود به مردم ایران، بگویند که بشار اسد چگونه در سوریه مرد م را می‌کشد و ایران هم در کنار او ایستاده و پولی را که باید هزینه تامین رفاه اقتصادی مردم ایران شود، خرج آدمکشیی اسد در سوریه می‌کند. چه روزها که کارزار تبلیغاتی دشمن، از کاتال‌های تلگرافی سلطنت طلب‌ها و فیک‌های مجازی رجوی تا شبکه‌های تلویزیونی و سایت‌های بی بی سی و دویچه وله و العربیه و رادیو فردا، عکس‌های تقلبی را بالقای جنایت‌های ارتش سوریه و سپاه ایران به خورد مخاطب داندند و تحلیل‌های دروغ نوشتند و خبرهای دروغ خواندند تا برای مخاطبان ایرانی و غیرایرانی جابیندازند که ایران در کشورهای دیگر مداخله می‌کند؛ این مداخله به جنایت علیه مردم آزادی خواه منجر می‌شود؛ برای توقف این قطار جنایت راهی جز تحریم نیست؛ و هزینه این اتفاق را مردم ایران می‌پر دازند، چه با خرج شدن پول شان در آن کشورها و چه با تحریم‌های غرب برای توقف ایران. همه چیز درست همان طور که کارزار سیاسی – تبلیغاتی غرب پیش بینی کرده بود، پیش می‌رفت. خبر هایشان علیه سیاست

منطقه‌ای ایران دنبایی از افکار عمومی را در می‌نوردید و تحلیل هایشان پر بازدید می‌شد و لایک هایش از شمارش فراتر می‌رفت؛ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در لیست گروه‌های تروریستی دولت امریکا قرار گرفت، فرماندهان نظامی ایران تحریم شده و حتی در لیست ترور قرار گرفتند؛ همه چیز در ظاهر به دلخواه آنان جلو می‌رفت. ۱۰ سال بعد اما کسی که با رفتنش افکار عمومی که هیچ، قلب‌های میلیون هانفر را متقلب کرد و مراسم وداعش به اجتماعات عظیم هم پیمانی برای ایران تبدیل شد، همانی بود که سیاست‌های منطقه‌ای ایران به نام او شناخته می‌شد، ژنرال قاسم سلیمانی.

در خلال این سال ها، حاج قاسم سلیمانی، در سکوت، بی هیاهوی تبلیغاتی و بی حرف‌های حاشیه‌ساز و بدون ایجاد دوقطبی در میان ملت، کار خود را پیش می‌برد. همه این سال ها، او نه فقط فرمانده نظامی ایران در منطقه، بلکه گوینی افسر جنگ نرم هم بود و البته در کنار همه اینها به مثابه یک دیپلمات کار کشته، دیپلماسی عمومی به نفع ایران را پیاده می‌کرد. هر جایی در این کشور و در این منطقه، ردی از او به چشم می‌خورد. یک جایی در سوریه دستخطش بود در خانه‌ای که از آن به عنوان مقر برای عملیات آزادسازی بوکمال استفاده کرده و از صاحب خانه حالیت طلبیده بود؛ یک جایی در عراق وقتی در میانه نبرد با داعش فرصتی دست داد، به دیدار عشاير رفته بود؛ یک جایی نگران هزینه زندگی رزمندگان افغانستانی شده بود و بی تأمین آن رفته بود؛ یک جاهایی در ایران آغوش باز یتیمان مدافعان حرم شده بود؛ و همه جابرای امت اسلام واز جمله ملت ایران فداکاری کرده بود؛ جانش را سر دست گرفته و جلو رفته و برای حفظ و تأمین امنیت این مردم جنگیده

بود. بی بی سی می‌گفت حمله شیمیایی به مردم کار اسد است و سپاه هم حمایت می‌کند، مردم سوریه اما از نزدیک دیده بودند که امنیت شان و تجزیه نشدن کشورشان مرهون سیاست‌های قاسم سلیمانی است، مدیون همکاری ایران است و نیز می‌دانستند که او روسیه را پای دفاع از سوریه آورد. العربیه می‌گفت ایران در عراق دخالت می‌کند، اما مردم موصل دیده بودند که شاگردان سلیمانی برای نجات آنان از دست تروریست‌های داعش جنگیده‌اند. کردهای عراق می‌گفتند از امریکا درخواست کمک کردیم و توجهی نکردند، سلیمانی به دامن رسید. و اما در ایران، گرچه شهدای سال‌های آغازین نبرد سوریه، بی اطلاع عمومی در ایران تشییع شدند و همین پنهان کاری‌ها فضا را برای نبرد رسانه‌ای ضد ایرانی بیشتر فراهم کرد، اما تروریسم خود ساخته غرب که پایش به پایتخت‌های اروپایی و امریکا باز شد و در قلب اروپا، عملیات کرد، اهمیت امنیتی را که حاج قاسم و نیروهایش برای مردم ایران ساخته بودند، روشن کرد. کم کم خبرهای مربوط به ژنرال سلیمانی که حتی در دوران قدرت امریکایی‌ها در عراق، به منطقه سبز بغداد هم می‌فت و می‌آمد و امریکایی‌ها بعداً می‌فهمیدند، به گوش مردم رسید. ایرانی‌هایی که از نیرو قدس سپاه کمتر شنیده بودند و از فرمانده‌اش خیلی کمتر، در خلال جنگ سوریه با او آشنا شدند. می‌دانستند بودجه نظامی و اقتصادی جداس‌ت و اگر هم پولی خرج می‌شود، نه دخلي به رفاه ملت دارد و نه بی آورده برای ایران است و از همه مهم تر آنکه اگر ایمانی به «جانم فدای ایران» باشد، در دل همین مدافعان حرم است که از قضا، این بار مسیر جان فدا کردن برای ایران از سوریه می‌گذشت. بی اجازه که هیچ، ایران بی دعوت هم جایی نرفته

بود، با دعوت و درخواست کمک عراق و سوریه بود که ایران آنجا بود و دیگر چه جای ادعای مداخله؟

قاسم سلیمانی حرف نزد، عمل کرد؛ بیلان کاری و رزومه و سابقه تحصیلی ارائه نکرد؛ منت سر کسی نگذاشت؛ مدام و هر روز از این عملیات و آن عملیاتش نگفت، یک روز آمد نامه داد که دولت داعش تمام شد و این رد بزرگ او بود که در جهان باقی ماند و مهر تابیدی بر سیاست‌های منطقه‌ای ایران زد که او مجری‌اش بود و جهانی کوشید که آن سیاست‌ها را مداخله گرا یانه و جنایت کارانه جلوه دهد، اما ردهای پررنگی که از ابتار خالصانه او بر جا ماند، نامش را جاودانه کرد و هر کسی به قدر بضاعتش او را شناخت و عطر فداکاری هایش همه جا پیچید، «چون شیشه عطری که درش گم شده باشد». او برای مردم بلکه خیانت به خون حاج قاسم و چند دهه تلاش مجاهدانه او برای قدرت و واکنش مردم به ترور او و سفر آسمانی‌اش ثابت کرد که مردم او را، خلوصش را و درستی عملکردش را باور کرده‌اند.

از آن شعار ۸۸ دیگر جز شلوغ کاری‌های پیاده نظام رجوی و پهلوی و غیره باقی نمانده، آنچه وجود دارد، قدرت منطقه‌ای مردم ایران است. از این روست که حتی سخن گفتن از معامله بر سر مسائل منطقه، نه فقط غلط، بلکه خیانت به خون حاج قاسم و چند دهه تلاش مجاهدانه او برای قدرت بخشیدن به ملت‌های مظلوم و محروم مقاومت و سیادت ایران در منطقه است. مانیفستی که خروجی‌اش «نه غزه، نه لبنان» بود و جانی هم برای ایران نمی‌داد، مرده و زیر قدم‌های حداکثری شمایع کنندگان سردار شهید لگدکوب شده است، کسی دیگر نمی‌تواند خواب‌نیش قبر ببیند.

محمدجواد اخوان

رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اخیر با اعضای ستاد بزر گداشت شهید سلیمانی با اشاره به شخصیت این سردار بزر گوار فرمودند: «شهید آسلیمانی‌ا، هم قهرمان ملت ایران شد و هم قهرمان امت اسلامی است... چرا؟ چون شهید سلیمانی با حرکات خود و بالاخره با شهادت خود-شهادتش هم مکمل این معنا بود- اسم رمز برانگیختگی و بسیج مقاومت در دنبای اسلام شد. الان در دنیا ی اسلام هر جایی که بنای مقاومت در مقابل زور گویی استکبار را داشته باشند، مظهر شان و اسم رمز شان شهید سلیمانی است. در کشورهای مختلف او را احترام می‌کنند، تکریم می‌کنند، عکسش را می‌نند، نامش را پخش می‌کنند، برایش مجلس درست می‌کنند. در واقع ایشان نرم‌افزار مقاومت و الگوی مبارزه را به ملت‌ها تعلیم کرد، به ملت‌ها سرایت داد، در ملت‌ها رایج کرد؛ اینها خب نقش‌های خیلی مهم و بسیار حساسی است؛ لذاست که ایشان به معنای واقعی کلمه، یک شخصیت برجسته و یک چهره قهرمانی اسلامی است.»

مطابق اصل سوم قانون اساسی، معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌درغ از مستضعفان جهان به‌عنوان چارچوب سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تعیین شده و همچنین اصل یکصد و پنجاه و چهارم این قانون تصریح می‌کند: «جمهوری اسلامی ایران از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.»

نگاه بین‌المللی و فراتر از جغرافیای محدود، از ویژگی‌های اصیل انقلاب اسلامی و گفتمان آن بود و بر همین اساس بود که پیام انقلاب از روزهای نخست پیروزی مرزهای جغرافیایی را درنوردید. حضرت امام‌راحل (ره) در پیام پدیرش قطعنامه در سال ۱۳۶۷ تأکید کردند:

«من به‌صراحت اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی ایران با تمام وجود برای احیای هویت اسلامی مسلمانان در سراسر جهان سرمایه‌گذاری می‌کند و دلیلی هم ندارد که مسلمانان جهان را به پیروی از اصول تصاحب قدرت در جهان دعوت نکنند و جلوی جاه‌طلبی و فزون‌طلبی صاحبان قدرت و پول و فریب را نگیرد. ما باید برای پیشبرد اهداف و منافع ملت محروم ایران برنامه‌ریزی کنیم. ما باید در ارتباط با مردم جهان و رسیدگی به مشکلات و مسائل مسلمانان و حمایت از مبارزان و گروستگان و محرومان با تمام وجود تلاش کنیم و این را باید از اصول سیاست خارجی خود بدانیم. ما اعلام می‌کنیم که جمهوری اسلامی ایران برای همیشه حامی و پناهگاه مسلمانان آزاده جهان است و کشور ایران به‌عنوان یک دژ نظامی و آسپ‌ناپذیر نیاز سربازان اسلام را تأمین و آنان را به مبانی عقیدتی و تربیتی اسلام و همچنین به‌اصول و روش‌های مبارزه علیه نظام‌های کفر و شرک آشنا می‌سازد.»

در این چارچوب، الگویی جهت بسط گفتمان انقلاب اسلامی در فراتر از جغرافیای ایران اسلامی دنبال شد که بعدها با این عنوان نامگذاری شد: عمق راهبردی (Strategic depth).

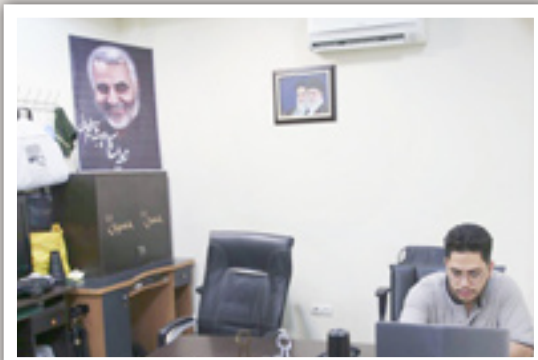
بار اصلی پیشبرد این راه بر دوش سردار سلیمانی و هم‌زمانش قرار داده شد. اکنون بر اساس الگوی راهبردی و تجربه سه دهه گذشته می‌توان گفت: امتداد انقلاب اسلامی در بیرون مرزهای سرزمینی ایران، ظرفیت بی‌نظیری را رقم می‌زند که پیش‌برنده آرمان‌ها و اهداف اسلام ناب محمدی (ص) است. نیم‌نگاهی به تحولات منطقه غرب آسیا در چند دهه گذشته، ابعاد گوناگون کارآمدی این عمق راهبردی انقلاب اسلامی را آشکار می‌سازد. درست همان زمان که جریان ارتجاع وابسته به نظام سلطه به دنبال آشتی با غده سرطانی صهیونیسم در منطقه بود، گروه‌های کوچک مقاومت اسلامی با الهام‌گیری از گفتمان



هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود

یاد دکانی یا خانه‌ای عکس حاج قاسم بر در و دیوار دیدی، بدان چیزی عزیز تر نیافته‌ایم که مقابل چشم بگذاریم. حاج قاسم بر در و دیوار زندگی ما بود. برای ما مرز بود! سقف بود! ستون بود! هرگز از یاد ما نمی‌رود و هرگز از لوح وجود ما پاک نمی‌شود و تا ایران، ایران است و رستم و فردوسی و آرش و پهلوانان ایرانی زنده‌اند، او هم زنده است.

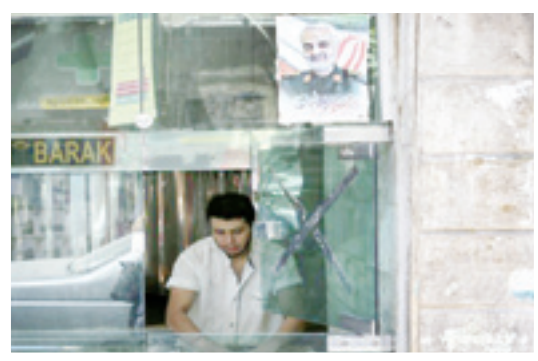
آدم‌ها دوستدار آینه‌اند! اگر شیشه و نقره نیابند تا آینه بسازند، آن چیزی را آینه می‌سازند که همواره آنان را به یاد خود و داشته‌ها و اصالت‌شان بیندازد. قاسم سلیمانی، سرمایه مردم بود. داشته مردم و اصل اصل کار بود. مثل پدر بود برای مردم و مثل فرزند بود برای مام و وطن. تصویرش مقابل چشم‌ها می‌باید بود. تا احساس کنیم که تنها نیستیم، تا باور کنیم که او نرفته است. اگر در کار گاهی



شهید عالی‌مقام حاج قاسم سلیمانی



همراه ما و همدل با ما بود



با حاج قاسم زندگی و زنده بودن را تجربه می‌کنیم



سردار همه دل‌ها بود



یک جهان منتقم خواهد بود



بیش می‌رویم بانو



سهم من از هزینه دفاع از حرم



با سلیمانی بازارمان داغ بود



سلیمانی رمز اتحاد ملت



سردار دل‌ها و سرباز وطن



حاج قاسم ویرین ما است



ما ملت شهیدانیم



حاج قاسم نور چشم ما بود



حاج قاسم گل نقش ما بود



بی‌پرده بود با ما و بی‌غش



باله که شهر بی‌نو مرا حس می‌شود



بازار اگر گرم است از گرمی حاج قاسم است



شهر و خانه و خودروی ما بی‌حاج قاسم میاد



چرخ زندگی‌ام بی‌حاج قاسم نمی‌چرخد



اول صلوات بر حاج قاسم بعد بیاتوا!



نقش فرش وجود ما بود



حاج قاسم رونق کسب و کار ما بود



حاج قاسم رونق کسب و کار ما بود



حاج قاسم رونق کسب و کار ما بود